

سُهراب، سُرخاب، سوخرا، سُهروی: سرگذشت یک نام ایرانی*

ابوالفضل خطیبی (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

احسان شواربی (دانشگاه وین)

درآمد

بنابر داستان «رستم و سهراب» در شاهنامه، رستم، برای یافتن رخس، به سمندگان در مرز ایران و توران می‌رود و میهمان پادشاه سمندگان می‌شود. تهمینه، دختر پادشاه، که عاشق رستم شده بود، نیمه شب به خوابگاه پهلوان می‌آید و از پیوند آن دو پسری به نام سهراب زاده می‌شود. سهراب، برای یافتن پدر، با سپاه تورانی به ایران لشکر می‌کشد و، در جنگی تن به تن، ناشناس به دست پدر کشته می‌شود (← فردوسی ۱، ج ۲، ص ۱۱۷ به بعد). در منظومه پهلوانی برزنامه آمده است که سهراب، در میانه راه ایران در شنگان، شیفته دختری به نام شهر و می‌شود و از پیوند آن دو، برزو، قهرمان نامدار برزنامه، زاده می‌شود. (← کوسج، ص ۵-۱۰)

* از استاد دانشمند، آقای دکتر علی‌اشرف صادقی، و همکار ارجمند، آقای دکتر احمدرضا قائم‌مقامی، برای نظرات و راهنمایی‌های سودمندشان سپاسگزاریم. بدیهی است که مسئولیت نتایج این مقاله و خطاهای احتمالی آن تنها بر عهده نویسندگان است.

داستان پرآوازه رستم و سهراب سواى شاهنامه، در هیچ متنى از جمله در عُزْرُ اخبارِ ملوكِ الفرسِ ثعالبي، که با شاهنامه منبع مشتركى (شاهنامه منشور ابومنصورى، تأليف در سال ۳۴۶) داشته، نيامده است. از اين رو، سال‌ها پيش تئودور نُلْدِکِه (Nöldeke 1920, § 27, p. 42-43؛ ترجمه فارسى: § ۲۷، ص ۸۵-۸۶) بر آن شد که اين داستان و برخى از داستان‌هاى ديگر از جمله بيژن و منيژه در منبع اساسى شاعر، شاهنامه ابومنصورى نبوده‌اند و فردوسى آنها را از منابع ديگرى گرفته است، اما کورت هاینريش هانزن، در انتقاد از نُلْدِکِه، به درستي يادآور مى‌شود که نبود اين داستان و داستان‌هاى مشابه در عُزْرُ اخبارِ دليلى براى نبود آنها در شاهنامه ابومنصورى نيست، بلکه ثعالبي تاريخ‌نگار، که بيشتر به تاريخ شاهان توجه دارد، بدین جهت اين ميانپرده‌ها را نقل نکرده است که با تاريخ شاهان چندان ارتباطى ندارند (Hansen 1955, pp. 159-160 [97-98]؛ ترجمه فارسى: ص ۱۶۰). بنا بر اين، داستان رستم و سهراب احتمالاً در منبع فردوسى بوده و شاعر، در جای ديگرى از شاهنامه در داستان رستم و اسفنديار نيز، به کشته شدن سهراب به دست پدرش اشاره کرده است. (فردوسى ۱، ج ۵، ص ۳۴۸، بيت ۶۷۲)

در هر صورت، نُلْدِکِه، با اشاره به شخصى به نام سهرب (= سهراب)، که در قرن دوم هجرى امير تالکان (= طالقان، شهري در تخارستان) بوده، بر آن است که، در شرق ايران، داستان‌هاىي درباره سهراب رواج داشته است (Nöldeke 1920, § 27, p. 43؛ ترجمه فارسى: § ۲۷، ص ۸۶). در اين جستار، نشان خواهيم داد که، سواى روايت شاهنامه، دست کم در دو منبع مهم ديگر که باز به شمال و مشرق ايران مربوط مى‌شوند، به نام سهراب در رابطه با ماجراى او و رستم، اشاره شده است: يکى در متنى سغدى از حدود قرن دوم هجرى / هشتم ميلادى؛ ديگر گزارشى از اين داستان در نزهت نامه علايى که از شاهنامه گرفته نشده است. همچنين، به استناد منابع مکتوب فارسى، عربى، سريانى، ارمنى و يک مهر ساسانى، نشان خواهيم داد که نام سهراب / سرخاب و صورت‌هاى تحبیبى آن پيش از سروده شدن شاهنامه حتى پيش از اسلام، رواج داشته است. سپس، با دسته‌بندي صورت‌هاى گوناگون اين نام در منابع موجود، به بررسى تحولات آوايى اين نام در دوره‌ها و مناطق متفاوت خواهيم پرداخت.

شاهنامه و متون ادبی فارسی

در داستان «رستم و شهراب»، هفتاد و سه بار نام شهراب به کار رفته است که، از میان نسخه‌های پانزده‌گانه مبنای تصحیح خالقی مطلق، چهارده نسخه ضبط شهراب را دارند و فقط، در نسخه محفوظ در دارالکتب قاهره مورخ ۷۴۱ (با نشان اختصاری «ق»)، در هشت بیت صورت سُرخاب دیده می‌شود (پانوشتهای بیت‌های ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۶۶، ۱۸۵ و ۱۸۸). در برخی نسخه‌های مهم دیگر از جمله نسخه دانشگاه سن ژوزف بیروت (فردوسی ۲، ص ۱۲۳، سطر ۲ از پایین)، نسخه سعدلو (فردوسی ۳، ص ۱۴۱، سطر ۱۶)، حاشیه ظفرنامه حمدالله مستوفی (فردوسی ۴، ص ۲۲۶، سطر ۱۱) و نیز در ترجمه عربی بنداری (فردوسی ۵، ج ۱، ص ۱۳۱، ۱۳۳ و جاهای دیگر) و غالب قریب به اتفاق منظومه‌های پیرو فردوسی و طومارهای نقالی همان ضبط معروف شهراب آمده است.^۱

در نزهت‌نامه‌ی علایی (تألیف: ۴۹۰-۴۹۵)، چکیده‌ای از داستان رستم و شهراب نقل شده و از میان سه نسخه‌ای که این بخش را دربر دارند، در دو نسخه (کتابخانه بادلیان آکسفورد به نشانی O و مونترئال به نشانی M) ضبط شهراب و در یک نسخه (کتابخانه گوتا به نشانی G) ضبط سُرخاب (شهمردان، ص ۳۴۱، سطر ۱۲ و پانوشته ۴) دیده می‌شود. در یکی دیگر از نسخه‌های نزهت‌نامه محفوظ در کتابخانه ملک که مجتبی مینوی پاره مربوط به داستان رستم و شهراب را از روی آن نقل کرده است، باز هم ضبط سُرخاب دیده می‌شود. (مینوی ۲، ص ۲۴، سطر ۱۱)

روایت شهمردان از این داستان با شاهنامه تفاوت‌هایی دارد که نشان می‌دهد منبع او غیر از شاهنامه بوده است. شهمردان از سه منبع بدین شرح یاد می‌کند: شاه‌گردنامه^۲ اثر رستم لارجانی؛ ابوالمؤید بلخی که به نظر می‌رسد مراد همان شاهنامه منتور او باشد (تألیف در نیمه اول قرن چهارم هجری)؛ شاهنامه پیروزان معلّم که از زبان پهلوی (پارسی میانه) به زبان فارسی دری ترجمه شده است. از آنجا که شهمردان، بلافاصله پس از نقل ماجرای رستم و شهراب، از شاه‌گردنامه رستم لارجانی سخن می‌گوید، شاید منبع او

(۱) درباره نام شهراب در روایات رستم و شهراب در زبان‌های دیگر ← خالقی مطلق (۳) ص ۴۲، ۴۴، ۵۴.

(۲) به معنی «نامه کارهای شاهان»؛ برای این خوانش، ← خطیبی ۱، ص ۱۵-۱۶.

در این داستان همین کتاب باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد، در شاهنامه‌هایی جز شاهنامه فردوسی، ضبط سرخاب نیز آمده است.

در متون منظوم و منثور فارسی پس از فردوسی، بیشتر ضبط سهراب دیده می‌شود؛ اما شمار شواهد ضبط سرخاب نیز اندک نیست (مثلاً ← خاقانی، ص ۵۵؛ ظهیرالدین فاریابی، ص ۳۹؛ قوامی رازی، ص ۱۳۶؛ ناصر بخارایی، ص ۱۲۵؛ کوسج، ص ۱۱؛ عارف اردبیلی، ص ۲۲، بیت ۴۱۲). در میان شخصیت‌های داستانی یا تاریخی، به اشخاص دیگری جز پسر رستم برمی‌خوریم که سرخاب نام دارند. از جمله، در برخی منظومه‌های پهلوانی پیرو فردوسی (مثلاً ← مادح، ص ۲۲۰-۲۲۲، ۲۳۷)؛ طومارهای نقلی (مثلاً ← طومار نقلی شاهنامه، ص ۱۲۷، ۷۳۹؛ هفت‌لشکر، ص ۳۱۰، ۳۱۹)، سرخاب دیو، پسر فولادوند، مشهور است. در منظومه بانوگشسب‌نامه (ص ۵۷-۵۸)، بانوگشسپ، دختر رستم، سرخاب، شاه جئیان، را که در هیئت گوری ظاهر شده بود، می‌کشد. در کتاب النقص، همه‌جا به‌ویژه آنجا که به داستان رستم و سرخاب اشاره شده^۳ ضبط سرخاب آمده است (← عبدالجلیل رازی، ص ۶۷؛ برای شخصیت‌های دیگری که، در عصر اسلامی یا مقارن تألیف کتاب النقص در قرن ششم هجری، نام سرخاب داشتند، ← همان، ص ۲۱۶؛ سرخاب آبه؛ ص ۴۷۶، ۴۸۰؛ سرخاب آوه؛ ص ۴۷۴؛ سرخاب رافضی). در دیوان قطران تبریزی (ص ۴۱) نیز ممدوح شاعر ابوالمظفر سرخاب نام دارد.

متون تاریخی فارسی و عربی

همچنانکه مشاهده شد، کهن‌ترین شواهد نام سهراب و سرخاب در متون ادبی فارسی به قرون چهارم و پنجم هجری بازمی‌گردد و شاهدی از این نام در متون فارسی پیش از شاهنامه شناخته نیست. مع الوصف، ضبط‌هایی از این نام در متون تاریخی عربی قرون اولی عصر اسلامی و متون تاریخی فارسی آمده است که در اینجا به بررسی آنها می‌پردازیم.^۴

طبری (ص ۱۰۳۸)، در تاریخ الرُّسُلِ وَ الْمُلُوكِ، از یکی از حاکمان حیره با نام سُهْرَبِ یاد

۳) «حکایات بی‌اصل وضع کردند در حق رستم و سرخاب و اسفندیار و کاوس و زال».

۴) برای فهرست شواهد نام سهراب در برخی متون فارسی و عربی، Justi 1895, pp. 312-313.

می‌کند، که احتمالاً در مقطع کوتاهی همزمان با اواخر سلطنت خسرو انوشروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) از سوی او به ولایت حیره مأمور شده بود (Nöldeke 1879a, p. 346, n.1)؛ ترجمه فارسی: نُلْدِکِه، ص ۵۵۸، یادداشت (۵۶). نام همین شخص در تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبياء حمزه اصفهانی، به صورت مصحف فیه شهرت آمده است (← حمزه اصفهانی، ص ۱۱۰). وجود صورت سُهرَب در تاریخ طبری بیانگر آن است که این نام در منبع یا منابع طبری احتمالاً به صورت سهراب (و نه سرخاب) بوده است.^۵

در میان شخصیت‌های تاریخی اواخر عصر ساسانی، سپاهبندی از خاندان معروف کارن (قارن) به نام سوخرا اهل شیراز را می‌شناسیم که در زمان سلطنت پیروز (۴۵۷-۴۸۴ میلادی) حاکم سیستان بوده است. او، در زمان بلاش (۴۸۴-۴۸۸ میلادی) و قباد یکم (۴۸۸-۴۹۶ و ۴۹۹-۵۳۱ میلادی) نیز زنده بود و نقش مهمی در وقایع سیاسی آن روزگار ایفا کرد (Nöldeke 1879a, pp. 120, n. 3, 140, n. 2)؛ ترجمه فارسی: نُلْدِکِه، ص ۲۲۸-۲۲۹، یادداشت ۲۰، ص ۲۴۳، یادداشت ۸۳؛ Christensen 1944, pp. 294-295). در متون متقدم عربی مانند تاریخ طبری، نام او به صورت سوخرا آمده است (مثلاً ← طبری، ص ۸۷۳، ۸۷۷، ۹۹۲). این نام در مروج الذهب به صورت مصحف سوجری (← مسعودی، ص ۱۹۶)، در اخبار الطوال به صورت مصحف شوخر (← دینوری، ص ۶۲)، و در برخی نسخ خطی متون تاریخی فارسی به صورت‌های مصحف سوفرا (ی) یا سوفزا (ی) آمده است (← بلعمی، ج ۲، ص ۹۶۲، یادداشت ۱؛ مجمل التواریخ و القصص، ص ۷۲، ۷۳، ۹۵؛ نیز ← Justi 1895, p. 305). اما در بعضی نسخه‌های شاهنامه این نام به صورت سرخاب یا سهراب ضبط شده است (ضبط سرخاب در دو نسخه مورخ ۷۳۱ و ۹۰۳ کتابخانه طویق‌پوسرای استانبول، نسخه مورخ ۸۴۰ کتابخانه دانشگاه لیدن، نسخه مورخ ۸۴۱ کتابخانه بریتانیا در لندن، و نسخه مورخ ۸۵۲ کتابخانه دانشگاه آکسفورد؛ ضبط سهراب در نسخه مورخ ۸۴۸ کتابخانه واتیکان ← فردوسی ۱، ج ۷، ص ۱۹، یادداشت ۱۴). این شواهد نخستین دلیلی است که براساس آن می‌توان رابطه زبانی میان نام سوخرا و نام سهراب/

(۵) وجود صورت مصحف فیه شهرت در تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبياء که بدون الف ضبط شده (احتمالاً در نتیجه تصحیف صورت اصیل سهرَب به شهرت: Justi 1895, p. 312)؛ مؤید وجود ضبطی از نام سهراب بدون الف است، چنانکه در متن طبری نیز نام حاکم حیره به شکل سُهرَب باقی مانده است. نُلدِکِه جاینام سُهرورد را مرکب از نام «سُهرَب» (یا *Sohraw) و پسوند «گرد» می‌داند، که در اثر حذف g و جایگزینی آن با w به صورت سهرورد درآمده است. (Marquart 1901, p. 238)؛ Nöldeke 1879b, p. 147.

سرخاب را محتمل دانست. (← شهبازی، ص ۴۷۰، پ ۵۲۲)

احفاد سوخرا از زمان خسرو انوشیروان والی طبرستان بودند و از آنها معمولاً با نام سوخرائیان یا آل قارن یا قارئوند یاد شده است.^۶ در تواریخ محلی طبرستان، در ذکر خاندان سوخرا (قارئوند)، نام و نسب سرسلسله این خاندان در عصر ساسانی به صورت سوخرا (بن قارن بن سوخرا) ضبط شده است (← ابن اسفندیار، ص ۱۵۱-۱۵۲؛ مرعشی، ص ۱۵۴، ۲۰۴؛ آملی، ص ۲۴، ۲۷؛ گیلانی، ص ۳۱). مرعشی (ص ۱۵۴، ۱۶۷، ۳۲۱) از نوۀ سوخرا با نام سوخرای بن الندای یاد کرده، در حالی که در دیگر منابع ذکر از او نیست. از سوی دیگر، به گزارش مرعشی و ملاً شیخعلی گیلانی، یکی از فرزندان زاماسپ (جاماسب) ساسانی (۴۹۹-۴۹۹ میلادی) سرخاب نام داشته که ظاهراً جدّ خاقان شیروان بوده است.^۷ (← مرعشی، ص ۱۵؛ گیلانی، ص ۳۲). علاوه بر این، نکته جالب توجه آن است که، در میان نام حاکمان سایر سلسله‌های محلی طبرستان که غالباً از تبار شاهزادگان ساسانی بودند و سنت ایرانی را در قرون نخستین اسلامی در طبرستان حفظ کرده بودند نیز، چند تن را با نام سرخاب یا شهراب می‌شناسیم. از جمله در خاندان اسپهبدان آل باوند، که فرزندان باو پسر شاپور پسر کیوس (کاووس) پسر قباد یکم ساسانی بودند، چهار تن به شرح زیر با نام سرخاب شناخته شده‌اند: ۱. شهراب / سرخاب بن باو بن شاپور (ضبط شهراب در ابن اسفندیار، ص ۱۵۶؛ مرعشی، ص ۳۲۳؛ ضبط سرخاب در: ابن اسفندیار، ص ۱۵۶ نسخه الف؛ مرعشی، ص ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۷۰؛ آملی، ص ۴۳؛ گیلانی، ص ۴۴، ۴۵)؛ ۲. سرخاب بن مهر مردان بن شهراب / سرخاب (مرعشی، ص ۳۲۳؛ گیلانی، ص ۴۵)؛ ۳. سرخاب بن قارن بن شهریار (← ابن اسفندیار، ص ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۳۸؛ مرعشی، ص ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۸، ۲۹۹؛ آملی، ص ۹۲، ۹۴، ۱۵۶؛ گیلانی، ص ۴۶)؛ ۴. سرخاب بن شهریار بن دارا (← مرعشی، ص ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۲۴؛ گیلانی، ص ۴۷). همچنین، در ملوک رستم‌دار، از تبار نرسی فرزند جاماسب ساسانی، از شخصی به نام شهراب / سرخاب بن نام‌آور (نماور) بن بادوسبان بن خورزاد یاد شده است (ضبط شهراب در: مرعشی، ص ۱۵۰، ۳۲۰؛ آملی، ص ۱۲۱؛ ضبط سرخاب در: گیلانی، ص ۶۵، ۸۱).

۶) واپسین شهریار این سلسله محلی مازیار نام داشت که در سال ۲۲۵ هجری، به امر خلیفه معتصم، در بغداد کشته شد. برای آگاهی بیشتر درباره این سلسله و سرنوشت مازیار ← مینوی ۱، ص ۱۴-۸۱
۷) در جای دیگری، مرعشی (ص ۳۸)، همو را فرزند بهواط، یعنی نوۀ جاماسب، خوانده است.

همچنان‌که در شواهد مذکور مشاهده می‌شود، در قرون نخستین اسلامی، نام‌های کهن ایرانی همچنان در میان این خاندان‌ها رایج بوده است و، بارها به نام‌های گذشتگان برمی‌خوریم. به عبارت دیگر، بسیاری از حاکمان این خاندان‌ها نام پدر یا اجداد خود را بر فرزندان‌شان می‌گذاشته‌اند. نام سهراب/ سرخاب در خاندان‌های شهریاران طبرستان پریسامد بوده است حال آنکه نام سوخرا، که به شخصیتی محبوب و اثرگذار در عصر ساسانی تعلق داشته، در دوره‌های بعد هرگز تکرار نشده است و از میان شخصیت‌های تاریخی ایرانی در عصر اسلامی کسی را با نام سوخرا نمی‌شناسیم. از سوی دیگر، چنانکه مشاهده شد، در برخی دستنویس‌های معتبر شاهنامه و متون تاریخی فارسی، نام سوخرا در جاهای متعدّد دچار تصحیف شده است. اما در نسخه‌هایی خطی از شاهنامه صورت سوخرا به جای صورت سرخاب یا سهراب نشسته است. این دو نکته چنین حدسی را به ذهن می‌آورد که سوخرا و سهراب/ سرخاب چه‌بسا صورت‌هایی از یک نام باشند. ذیلاً دربارهٔ صحت این حدس بحث خواهیم کرد.

مدارک مکتوب به زبان‌های ایرانی میانه

از میان مدارک مکتوب شناخته‌شده به زبان‌های ایرانی میانه، نمونه‌های بس اندکی را سراغ داریم که نام سهراب یا سرخاب در آنها آمده باشد. در یک قطعه ادبی به زبان سغدی، از سرخاب همراه با پدرش رستم و نیایش سام و برخی پادشاهان و پهلوانان ایرانی مانند گشتاسپ، کیکاوس و گودرز نام برده شده است. این متن سغدی بر پشت یک برگ دستنویس چینی بودایی نوشته شده است که در کاوش‌های اوتانی کوزوئی^۸ در اوایل قرن بیستم در تُرفان کشف شده است و اکنون به شمارهٔ (02) LM20: 1480/22 در موزهٔ لوشون در چین نگهداری می‌شود. از آنجا که نسخهٔ چینی احتمالاً در حدود قرن هشتم میلادی کتابت شده است، تاریخ نگارش متن سغدی نیز باید همان یا اندکی دیرتر باشد (Yoshida 2013, pp. 201-202). نویسندهٔ متن سغدی، در هر جمله، از قهرمانی اسطوره‌ای ایرانی باصفتی نام برده و کسب این صفت را برای مخاطب یا ممدوح خود

۸) اوتانی کوزوئی (Ōtani Kōzui) (۱۸۷۶-۱۹۴۸)؛ روحانی بودایی، مورخ و باستان‌شناس ژاپنی.

آرزو کرده است. از این رو، این متن با نوع ادبی «آفرین بزرگان» در سنت ایرانی قابل قیاس است.^۹ در سطرهای ۲۰-۲۱ این متن چنین آمده است:

'w (xk) [...] / [βy] mkxw srδ 'nkw Swrx'p

ترجمه: «... باشی همچون سردار سُرخاب». (Yoshida 2013, p. 209) (→)

با وجود افتادگی در آغاز جمله (پایان سطر ۲۰) و ناخوانا بودن صفتِ شخص، نام سُرخاب / سُرخاب به خوبی حفظ شده است و نشان از آن دارد که در زبان سغدی، دست کم در صدر اسلام، این نام به صورت سُرخاب (*Swrx'p*) رایج بوده است. البته تا پیش از انتشار این متن، هیچ شاهد دیگری برای این نام در متون سغدی در دست نبوده است. (بسنجید با Lurje 2010)

در کتیبه‌های ساسانی و متون پهلوی زردشتی نشانی از نام سهراب در دست نیست. در میان مدارک شناخته شده، تنها بر یک مُهر شخصی ساسانی در کتیبه پارسی میانه محفوظ به شماره F1993.15.62 در گالری فریر و ساکلر در واشنگتن، نام سهراب دیده می‌شود. در وسط مُهر، یک نشان شخصی (طمغا) حکاکی شده و نام و لقب صاحب مهر، در حاشیه آن، به صورت «سُخرابِ راست» (حرف‌نویسی: 'swhl'p Y l'st'; آوانویسی: *Suxrāb ī rāst*) نوشته شده است (تصویر ۱).^{۱۰} همچنین، جزء نخست این نام در زبان پارسی میانه، *suxr* (در فارسی: سُرخ)، در نامی بر یک گِل مُهر ساسانی متعلق به مجموعه سابق محسن فروغی (اکنون محفوظ در موزه ملی ایران)، به صورت سُخرادُرگُشَنسپ (حرف‌نویسی: 'swhl'twrgwšnsnp'; آوانویسی: *Suxr-Ādur-Gušnasp*) ظاهر شده است. (Gignoux/ Gyselen 1987, p. 48, no 70a) نیز ← (Gignoux 1986, p. II/160, § 853a)

۹) درباره اشاره به دعای «آفرین بزرگان» در شاهنامه ← خطیبی ۲.

۱۰) این مهر بر روی سنگ عقیقی به ابعاد ۱۵×۱۴×۱۴ میلی‌متر حکاکی شده است. منشأ مهر دقیقاً معلوم نیست، گویا آن را جوزف آپتن، باستان‌شناس و مؤرخ آمریکائی، در فاصله سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۴۵ در ایران خریداری کرده و، تا سال ۱۹۸۰ در مجموعه شخصی خود نگهداری می‌کرده است. در سال ۱۹۸۰، این مهر به گالری فریر در شهر واشنگتن اهدا شد و، از سال ۱۹۹۳، در مجموعه دائمی این گالری جا گرفت.



تصویر ۱. مهر عقیق ساسانی با نام «شهرابِ راست»؛ گالری فریر و ساکلر، واشنگتن، شماره دسترسی: F1993.15.62

منبع تصویر: <https://www.freersackler.si.edu/object/F1993.15.62/>

(تصویر مهر برای آسانی خوانش کتیبه قرینه شده است.)

نام شهراب یا سرخاب تاکنون در متون مانوی دیده نشده است. با این حال، ابن ندیم در الفهرست ذیل عنوان رسائل مانی و پیشوایان مانوی، از دو رساله با نام‌های رساله شهراب فی العُشر^{۱۱} و رساله شهراب فی الفرس نام برده است (ابن ندیم، ص ۴۰۰؛ نیز ← Flügel 1862, p. 104, nos. 44, 46). از آنجا که اصل متن این دو رساله در دست نیست، از شیوه املا و تلفظ اصیل این نام در جمع مانویان دوره ساسانی آگاهی قطعی نداریم و عنوان‌های مذکور در الفهرست صرفاً صورت ترجمه شده عربی نام این رسائل و مؤلف آنها را، که گویا از بزرگان مانوی بوده، بازتاب می‌دهد. امّا، در صورتی که اصل این رسائل به زبان پارسی میانه مانوی بوده باشد و نام مؤلف آنها بدون تغییر و تصحیف به الفهرست

(۱۱) موضوع این رساله احتمالاً احکام پرداخت صدقات معادل یک‌دهم درآمد در میان مانویان است. اتفاقاً، در همین پاره از الفهرست، از سه رساله مانوی دیگر یاد شده که حاوی مطالب مشابه هستند: سقسوس فی العشر، رساله افعنند فی الأعشار الأربعة، و رساله العشر و الصدقات. (← ابن ندیم، ص ۴۰۰؛ نیز ← Flügel 1862, pp. 103-104, nos. 27, 52, 62, cf. p. 376, n. 349)

راه یافته باشد، می‌توان، با احتیاط، این شاهد الفهرست را مدرک دیگری برای وجود صورت سُهراب (*Suxrāb/ Suhrāb*) و نه سرخاب در زبان پارسی میانه پنداشت.

متون سریانی^{۱۲}

در نوشته‌های بازمانده از مسیحیان شرقی به زبان سریانی، تاکنون هیچیک از دو صورت سهراب و سرخاب مشاهده نشده است. اما در میان این متون، آگاهی‌هایی از دو مسیحی با نام سهروی (*sairōw*) در دست است: ۱. قدیس مار سهروی، روحانی مسیحی اوایل قرن هفتم میلادی که اصالتاً از نصیبین بود و صومعه‌ای تأسیس کرد که در کوهستان قَرْدو^{۱۳} (کتاب عفاف، بند ۱۸؛ نیز همان، بندهای ۱۴ و ۲۹، ← Chabot 1896) یا در شهر آرژُن^{۱۴} (تُما (توماس) اسقف مَرگا، کتاب حکام، دفتر ۱، بند ۱۴، ← Budge 1893; Bedjan 1901؛ حیات زَبان بَرِ عِدنا، فصل ۲۳، سطر ۱۰۱۰، ← Budge 1902) قرار داشت. ۲. شخصی به نام سهروی که پسرش پزشکی در اوایل عصر اسلامی بوده است (لیا نصیبینی، گاهنگاری، ص ۲۲۲، سطر ۲۸، ← Brooks 1910). از آنجا که این نام در دستنویس‌های سریانی شناخته شده حرکت‌گذاری نشده است، نمی‌توان درباره تلفظ آن نظر قاطعی داد. مصححان و مترجمان متون مذکور غالباً این نام را به صورت *Sahr(a)wai* ثبت کرده‌اند. با این حال، تئودر نُلْدِکِه متوجه رابطه احتمالی این نام با نام سهراب شد (Nöldeke 1888, p. 20 [404]) و، به دنبال او، فردیناند یوستی این نام موجود در متون سریانی را با تلفظ فرضی سُهروی (*Suhrōi*) وارد نامنامه ایرانی کرد (Justi 1895, p. 313). در مقابل، فیلیپ ژینیو و همکارانش صورت ایرانی این نام را *Sahrōy*، آوانویسی کرده‌اند و آن را گونه‌ای تحبیبی برای نام فرضی **Sār* (مشتق از واژه فرضی پارسی میانه **sār* > اوستایی *sāra*- به معنای «سر») پنداشته‌اند (Gignoux/ Jullien/ Jullien 2009, p. 121, nos. 369a-369b). نظر اخیر به دو دلیل پذیرفتنی

۱۲) بررسی شواهد سریانی در این بخش با همکاری آقای سجاد امیر باوندپور انجام شده است. از ایشان برای کمک‌های سودمندشان سپاسگزاریم.

۱۳) نام سریانی جبل جودی است که در نزدیکی سرچشمه‌های رود دجله قرار دارد و عده‌ای معتقدند کشتی نوح بر فراز آن کوه به خشکی نشست است.

۱۴) نام سریانی شهر ارزروم در مشرق آناتولی.

نیست. نخست از این رو که واژه پارسی میانه برای «سر»، به استناد متون پارسی میانه به خط مانوی، با مصوت کوتاه و به صورت *sar* (مانند «سر» در فارسی امروز) تلفظ می شده است (Mackenzie 1971, p. 74; Durkin-Meisterernst 2004, p. 308). دیگر آنکه ظاهر شدن صامت *h* در صورت تحبیبی این نام توجیه زبانشناختی ندارد.

اما بر اساس حدس تیزبینانه نلِدِکِه، نام سُهروی در متون سریانی گونه تحبیبی نام سُهراب است که جزء دوم آن (-اب = *-āb*) جایش را به پسوند «-ویه» (پارسی میانه: *-ōy* > پارسی باستان: *-uya-*) داده است. نظیر این پدیده در نام‌های ایرانی فراوانی روی داده است (Nöldeke 1888, pp. 4-29 [388-413]; Gignoux 1979, pp. 65-66). مثالی معروف برای این پسوند تحبیبی نام سیبویه، نحوی مشهور اهل فارس در قرن دوم هجری است. یوستی، به پیروی از سنت رایج از قرون نخستین اسلامی، این نام را حاصل افزوده شدن پسوند «-ویه» به واژه «سیب» به معنی «سیب کوچک» بازشناخته است که، به نظر او، اشاره به رنگ سرخ و سفید چهره صاحب نام دارد (Justi 1895, p. 293). بسیاری از پژوهشگران نیز، به پیروی از یوستی، همین وجه اشتقاق را برای نام سیبویه قایل شده‌اند. با این حال، چند سال پیش از انتشار نامنامه ایرانی یوستی، نلِدِکِه به درستی متوجه اشتقاق نام سیبویه از نام ایرانی سیبخت (*Sebuxt*) به معنای «نجات یافته به دست سه [تن، چیز]»؛ یونانی: *Σεβόχθης*، سریانی: *ܣܒܚܘܚܬܐ/ܣܒܚܘܚܬܐ*) شده بود، با این فرایند که، در شکل‌گیری صورت تحبیبی، نخست نام مخفف گشته، سپس پسوند تحبیب به آن افزوده شده است (Nöldeke 1888, p. 20 [404]). در فهرستی که نلِدِکِه برای شواهد بیشتر در تأیید حدس نلِدِکِه، ص ۳، ص ۳۵۶-۳۶۰. در فهرستی که نلِدِکِه از نام‌های تحبیبی گردآورده است، نمونه‌های متعدد دیگری برای این نوع ساخت صورت تحبیبی (افزوده شدن پسوند تحبیب به صورت مخفف نام) یافت می شود.

اما این نوع ساخت صورت تحبیبی قاعده‌ای ثابت نیست و وجود صورت‌هایی تحبیبی از نوع دیگر را نفی نمی‌کند. به عبارت دیگر، نام می تواند همزمان دو یا چند صورت تحبیبی داشته باشد؛ مثلاً، پسوند تحبیبی هم به صورت مخفف نام و هم به صورت اولیه آن افزوده می شود. در این صورت، اگر چنین احتمالی را برای نام سُهراب در نظر بگیریم، صورت تحبیبی آن سُهروی / سُهرویه خواهد بود و صورت فرضی دیگر سُهرابوی / سُهرابویه.

از قضا، در متن سریانی گاهنامه کرخا ذیبت سلوک (Bedjan 1891, p. 511) →، به برجی در شهر سلوکی کرخین با نام سَرابوی (ܣܪܒܘܝ = Sarābowai) اشاره شده است که گئورگ هوفمان آن را صورت احتمالاً مصحّف سُهرابویه، گونه تحبیبی ناشناخته نام سهراب، شناخته است. (Hoffmann 1880, p. 45, n. 393a)

متون ارمنی

در تاریخ ارمنیان، اثر مُوسیس خورناتسی (موسی خورنی)، به نقل از بردیسان رهاوی، از وناسپ سُرهاپ (Vrnasep Surhap) شاه خزران و برسلیه (ارمنی: Basilik) یاد شده است که، با گذر از تنگه چور (در بند قفقاز) و رود کورا، به ارمنستان حمله کرد^{۱۵}. مهاجمان در نخستین نبرد، از بلاش دوم (Vatarš)، شاه ارمنستان، شکست خوردند؛ اما در نبرد دوم، بلاش به دست کمانداران خزری کشته شد (موسی خورنی، کتاب ۲، بند ۶۵؛ Thomson 1978, p. 211؛ نیز ← Rapp 2014, p. 127; Justi 1895, p. 368). بخش دوم نام شاه خزران، به احتمال قوی، شاید از طریق زبان پهلوی اشکانی (پارتی)، از نام ایرانی سُرخاپ / سُرخاب گرفته شده و در زبان ارمنی به صورت سُرهاپ بازتاب یافته است. همچنان که اشاره رفت، شواهدی از نام سرخاب در متون فارسی و نیز متنی سغدی به دست ما رسیده است که نمودار رواج همزمان این صورت در مشرق و شمال ایران و صورت سهراب در سایر مناطق، دست کم در قرون نخستین اسلامی است (در این باره، پایین تر بحث خواهیم کرد). اکنون، شاهد صورت ارمنی سُرهاپ نشان می‌دهد که صورت سرخاب پیش از اسلام نیز رایج بوده، حتی در میان قوم غیر ایرانی خزران در آن سوی مرزهای شمالی نفوذ داشته است. اما، در عوض، شاهد متقنی از ورود صورت سهراب به زبان ارمنی و دیگر زبان‌های منطقه قفقاز در دست نیست. یوستی شباهت نام زُهراب (Zuhrāb) در ارمنی و گرجی با نام سهراب را تصادفی تلقی کرده و ریشه آن نام در زبان‌های ناحیه قفقاز را واژه ایرانی زُهراب به معنای «بلبل، عندهلیب» دانسته است (Justi 1895, p. 388).

۱۵) برسلیه احتمالاً یک قوم هونی‌بلغاری بوده و محل تنگه چور همان شهر دربند در جنوب روسیه امروزی است، در این باره، ← Marquart 1903, pp. 489-490

همین نام، احتمالاً از طریق زبان گرجی، به زبان آسی نیز به صورت زوراب / زوراپ
Исаева 1986, pp. 36-37; Fritz 2006, p. 254, nos.) وارد شده است. (Zurab/Zurap(p)
(1714-1716)

ریشه‌شناسی و دگرگونی‌های آوایی و نویسه‌ای

نام شهراب / سُرخاب از دو جزء «شهر / سرخ» و «آب» مرکب شده و به معنای «(دارای) درخشش
[=رنگ و آب] سرخ» است (Horn 1893, pp. 1, §3, 161, §730; Justi 1895, p. 313)؛ نیز ← خالقی
مطلق ۱، ص ۴۸۸؛ همو ۲، ج ۱، ص ۳۱۶: «درخشش سرخ»).

جزء نخست همان است که به صورت «سرخ»، به معنای رنگ قرمز، به زبان فارسی
امروز رسیده است. این واژه در زبان پهلوی به صورت *suxr* (حرف‌نویسی: *swhl*) تلفظ
می‌شده است (Mackenzie 1971, p. 78)؛ در پارسی باستان، صورت **duxra* داشته و
به همین صورت، به عنوان نام شخصی مذکر **Duxra* نیز به کار رفته است^{۱۶}
(Schmitt 2014, p. 261; Mayrhofer 1979, II, p. 26, §48)؛ در زبان سکایی در نام
شخصی *(a-)Surxak** (مضبوط به صورت *Σόρχακος*) ظاهر شده است (Абаев 1979, pp.
298, 304, 314; Грантовский 2007, p. 298)؛ در اوستایی، به صورت *suxra* بوده
(Bartholomae 1904, col. 1582) و معادل آن در زبان سنسکریت **sukrá* به معنای «روشن،
خالص، سپید» آمده است. (Mayrhofer 1996, p. 645)

جزء دوم این نام به همان صورت «آب» به فارسی امروز رسیده است و مثلاً در عبارت
«رنگ و آب» به معنای «درخشندگی، جلا و شفافیت» به کار می‌رود (صادقی ۴، ص ۱۸۱، ذیل «آب»
شماره ۲۶؛ نیز ← Horn 1893, p. 1, §3). واژه «آب» در نام‌های دیگری مانند مهراب نیز به عنوان
جزء دوم (پایانی) ظاهر شده است (Gignoux 1986, p. II/124, §614).

در داستان رستم و شهراب شاهنامه، نخستین بیتی که نام شهراب در آن آمده، (بیت ۹۸)

۱۶) داریوش یکم هخامنشی، در کتیبه بیستون (تحریر پارسی باستان: ستون ۴، سطر ۸۳ = بند ۶۸) در ذکر
سرکوب گوماته، از یکی از همراهان پارسی خود با نام اُتانه (*Utāna*) پسر تُخَرَه (**Duxra*) یاد کرده است.
(Schmitt 1991, pp. 44, 72)

چنین است:

چو خندان شد و چهره شاداب کرد
ورا نام تهمینه سهراب کرد

چنین می‌نماید که، به خلاف وجه اشتقاق‌های عامیانه فردوسی در مورد نام‌های همچون کندرو^{۱۷} و رستم^{۱۸}، شاعر در توصیف سهراب (چهره خندان و شاداب) به مفهوم نام او (درخشش سرخ) نزدیک شده است. (آیدنلو، ص ۷۸۸)

اکنون لازم است احتمال رابطه میان دو صورت سهراب و سوخرا را بسنجیم و ریشه صورت سوخرا را بجوییم. همچنان‌که اشاره رفت، در متون تاریخی شناخته شده، نام سوخرا تنها به حاکم سیستان در زمان پیروز ساسانی اطلاق شده است که از خاندان قارن بوده و نوادگانش حکومت طبرستان داشتند. حال آنکه نام سهراب یا سرخاب در میان حاکمان طبرستان بسامد زیادی داشته، بی‌آنکه بزرگی از نیاکان آنها چنین نام داشته باشد. همین امر احتمال رابطه زبانی میان سوخرا و سهراب / سرخاب را به ذهن می‌آورد و چنین می‌نماید که بسیاری از والیان طبرستان در عصر اسلامی، به یاد سرسلسله نخستین خاندان حاکم بر آن مرز و بوم در عصر ساسانیان که با نام سوخرا شناخته شده است، فرزندان خود را در زبان رایج آن روز سرزمین خود سهراب یا سرخاب نام می‌داده‌اند.

وجود نام سُهروی در متون سریانی حاکی از وجود صورت تحبیبی نامی در زبان پارسی میانه دست کم با جزء آغازین *suhr-/suxr-* است. به رغم وجود نام شخصی *Θuxra-* در زبان پارسی باستان که مطلقاً به معنای رنگ سرخ است^{۱۹}، در پیکره متون موجود به زبان پارسی میانه، تاکنون، هرگز شاهدهی از نام شخصی *Suxr-* به تنهایی به دست نیامده است بلکه تنها صورت‌های مرگبی با جزء آغازین *suxr-* سراغ داریم همچون سُخرآدرگشنسپ، که به آن اشاره رفت و سُخراب / سهراب. بنابراین، صورت تحبیبی موجود

۱۷ درباره پیشکار ضحاک: «ورا کُندَرَوُ خواندندی به نام به کُندی زدی پیش بیدادگام» (فردوسی ا، ج ۱، ص ۷۸، ب ۳۶۹)؛ مراد از کندرو دیوگندروست که به دست گرشاسب (یا سام) کشته می‌شود.
۱۸ «برستم» بگفتند غم آمد به سر نهادند رستمش نام پسر» (همان، ج ۱، ص ۲۶۸، ب ۱۴۸۳)؛ برستم (یا شاید صورت گویشی برستم) به معنی «رهایی یافتم».
۱۹ این نام در پارسی باستان ممکن است به معنای «روشن، درخشان»، که معنای اصلی واژه بوده، یا به معنای مجازی «شاداب» نیز بوده باشد.

در متون سریانی باید ناشی از افزوده شدن پسوند تحبیبی *-ōy* به صورت مخففِ نامی با جزء آغازین *-suxr-*، احتمالاً سُخراب / سُهراب (*Suxrāb*) باشد. به بیان دیگر، پسوند تحبیبی *-ōy* -جانشین جزء دوم نام (*-āb*) شده است. بنابراین، صورت تحبیبی *Suxrōy/ Suhrōy* نتیجه ترکیب صورت مخفف سُهراب (به شکل *Suxr/Suhr*) و پسوند تحبیبی *-ōy* است. سوخرای یا سوخرا نیز احتمالاً محصول دگرگونیِ مشابهی است یعنی صورت مخففِ سُهراب (*Suxr*) همنشین پسوند تحبیبی (*-ā(y)* شده و گونه تحبیبی (**Suxrā(y)*) را ساخته است. نمونه‌های دیگری از کاربرد پسوند تحبیبی *-āy/ ay* در نام‌های پارسی میانه بر مهرهای ساسانی می‌توان سراغ گرفت (Gignoux 1979, pp. 64-65). پسوند تحبیبی *-ā* نیز احتمالاً از اواخر عصر ساسانی رایج بوده است (مثلاً در نام مرداسینا، صورت تحبیبی مردان‌سینه. درباره این پسوند تحبیبی، ← صادقی ۵). همچنین، نمونه‌های احتمالی از همنشینی صورت مخفف سُهراب یا سُرخاب با پسوندهای تحبیبی دیگر در دست است؛ مثلاً صورت‌های سُهرک و سُرخک با پسوند تحبیبی *-ak* (← صادقی ۲، ص ۱۰).^{۲۰} نخستین بار نلِدِکه متوجه رابطه صورت تحبیبی سُهرک با نام سُهراب شده بود. (Nöldeke 1888, p. 33 [417])

یگانه مشکلی که برای توجیه صورت سوخرا (با واو) در متون عربی و فارسی وجود دارد، تبدیل مصوت کوتاه *u* به مصوت بلند *ū* است. در خط پهلوی مصوت کوتاه *u* و مصوت بلند *ū* به یک صورت (با حرف *w*) نوشته می‌شده‌اند. از سوی دیگر، گونه تحبیبی (**Suxrā(y)*)، به خلاف صورت رایج سُخراب / سُهراب، نامی بسیار نادر و احتمالاً برای مترجمان متون پهلوی به عربی در صدر اسلام ناآشنا بوده است. بنابراین، بعید نیست که صورت سوخرا یا سوخرای (با واو، مصوت بلند) ناشی از بدخوانی مترجمان منابع مفقود پهلوی به زبان عربی و تصحیف صورت (**Suxrā(y)*) (با مصوت کوتاه) بوده باشد. در این صورت، باید فرض کرد که تبدیل مصوت کوتاه *u* در پارسی میانه به مصوت بلند *ū*

۲۰) یاقوت حموی از محلی به نام سُهرج نام می‌برد و آن از قرای بسطام از نواحی قومس می‌خواند (← یاقوت حموی، ص ۲۰۳). ضممه دوم احتمالاً به جهت هماهنگی با هجای اول افزوده شده است. صورت اصیل این نام باید سُهرگ باشد که شباهت زیادی به نام سُرخه در نزدیکی سمنان دارد. نام سُرخه در میان اهالی آنجا به شکل «سور» خوانده می‌شود که احتمالاً از «سُهر» گرفته شده است. از آقای دکتر علی‌اشرف صادقی برای تذکر این نکته سپاسگزاریم.

در متون فارسی و عربی نخستین تصحیفی است که در این نام صورت گرفته و تصحیف‌های دیگر به دنبال آن حادث شده‌اند. نُلْدِکِه، در حاشیه ترجمه‌اش از تاریخ طبری، متوجه احتمال تصحیف صامت h به f (در صورتِ سوفرا(ی)) طی انتقالِ خطّ پهلوی به خطّ عربی / فارسی شده است (Nöldeke 1879 a, p. 120, n. 3؛ ترجمه فارسی: ص ۲۲۹، یادداشت ۲۰). البته تبدیل «ه» و «خ» و «ف» به یکدیگر، در خطّ عربی / فارسی نیز بسیار محتمل است.

شاپور شهبازی ظهور صورت مُصَحَّفِ سوفرا(ی) در متون فارسی را نتیجه تبدیل r به z در خطّ سریانی شناخته است (← شهبازی، ص ۴۷۰، یادداشت ۵۲۲). حدس اخیر به دو دلیل پذیرفتنی نیست؛ نخست آنکه تاکنون شاهدی از وجود منبع مستقیم سریانی برای متون فارسی متعلق به این مبحث به دست نیامده است. دیگر آنکه هرگاه این صورت مصحّف از سریانی به فارسی راه یافته باشد، می‌بایست بدون واو (سفزای) یا سفزی) رخ داده باشد، که چنین نبوده است.

نکته جالب توجه دیگر این است که صامت x در نام سوخرا به همان صورت خود (به استثنای گونه مصحّف سوفرا(ی) در متون فارسی) باقی مانده. اما نام پارسی میانه *Suxrab* (با x) در فارسی یا شاید در گویش‌هایی از پارسی میانه به شهراب (با h) بدل شده است. سایر شواهد شناخته شده حاکی از آن است که تبدیل x به h از ویژگی‌های برخی گویش‌های مرکزی و غربی ایران است. (← صادقی ۱، ص ۱۱۰، پانوش ۳)

اکنون باید به این مسئله پردازیم که چرا صورت شهراب در متونی و صورت سُرخاب در متونی دیگر ضبط شده است. تاکنون تصوّر غالب چنین بوده است که این دو صورت تنها در نتیجه قلب صامت‌ها پدید آمده‌اند (مثلاً ← شهبازی، ص ۴۷۰، یادداشت ۵۲۲). بر اساس شاهدی از مَهر ساسانی «شهرابِ راست»، می‌توان با اطمینان پذیرفت که املائی نام شهراب در خطّ پهلوی به صورت *swhl'p* (آوانویسی: *Suxrāb*) بوده و جزء اول آن در پارسی میانه به صورت *suxr-* تلفظ می‌شده است (در امتداد **Ouxra-* در پارسی باستان). در عوض، صورت **suxr-* (سُرخ) در سُرخاب را در زبان سغدی و برخی متون فارسی، که عمدتاً در نواحی شرقی و شمالی ایران نوشته شده‌اند، می‌توان یافت. نکته جالب توجه وجود نام سکایی **Surxak (a-* (مضبوط به صورت *Σόρχακος*) است، که نشان می‌دهد دست کم یک نام

شخصی برگرفته از واژه «سرخ» در زبان سکایی (ایرانی باستان شرقی)، برخلاف اوستایی و پارسی باستان، حامل توالی دو صامت *-px-* بوده است.^{۲۱}

بنابراین، به نظر می‌رسد که وجود این دو صورت متفاوت در جزء اول نام شهراب / سرخاب ناشی از تفاوت آوایی زبان‌های ایرانی میانه شرقی و غربی باشد. هر دو گونه نهایتاً به زبان فارسی رسیده‌اند و، در مقاطع زمانی متأخرتر، خلط شده‌اند؛ به عبارت دیگر، مدارک شناخته شده حاکی از آن است که جزء نخست این نام در زبان پارسی میانه (غربی) به صورت *suxr-* تلفظ می‌شده و در زبان سغدی (شرقی) به صورت **suxr-*^{۲۲} شواهد وجود این نام و جزء آغازین آن در زبان‌های شرقی و غربی در جدول زیر دسته‌بندی شده‌اند:

۲۱) واسیلی آبایف واژه سرخ را در زبان سکایی، به قیاس معادل اوستایی آن، به صورت **suxra-* بازسازی کرده است (Абаев 1979, p. 304). حال آنکه ترتیب صامت‌های *-xr-* در این صورت فرضی نه با ترتیب صامت‌ها در نام سکایی **Surxak (a-)* هماهنگی دارد و نه با واژه *syrx/ surx* «سرخ» در زبان آسی که بازمانده زبان سکایی است.

۲۲) تاکنون شاهد مستقلی از واژه «سرخ» به معنای رنگ قرمز در متون سغدی به دست نیامده است. ظاهراً، در زبان سغدی، برای اشاره به رنگ سرخ تنها از واژه هم‌ریشه با *karmir* پارسی میانه و قرمز فارسی استفاده می‌شده است که، در متون سغدی بودائی، به صورت *krm'yr*، و در سغدی مسیحی به صورت *qyrmyr* و، در سغدی مانوی، به صورت *krmyr* ضبط شده است. (قریب، ص ۱۹۳، شماره ۴۸۳۴، ص ۲۰۳، شماره ۵۱۱۵؛ نیز Sims-Williams/ Durkin-Meisterenst, 2012, p. 99)

ایرانی غربی			ایرانی شرقی		
جزء اول نام (سرخ)	صورت نام	زبان	جزء اول نام (سرخ)	صورت نام	زبان
* <i>duxra-</i>	<i>duxra-</i> (بدون جزء دوم)	ایرانی باستان: پارسی باستان	<i>suxra-</i>	-	ایرانی باستان: اوستایی
			<i>*suxra-</i> (؟)	<i>*Suxrak (a-)</i> Σόρχακος	ایرانی باستان: سکایی
<i>suxr-</i>	<i>Suxrāb</i> گونه‌های تجیبی احتمالی: <i>Suxrōy/ Suhrōy</i> <i>*Suxrā(y)</i>	ایرانی میانه: پارسی میانه	<i>*swrx-</i>	<i>Swrx'p</i>	ایرانی میانه: سغدی
*سهر- (واژه معمول: سرخ)	شهراب	ایرانی نو: فارسی قرون نخست اسلامی در نواحی مرکزی و جنوبی ایران	سرخ *سهر- (واژه معمول: سرخ)	سرخاب شهراب	ایرانی نو: فارسی قرون نخست اسلامی در نواحی شرقی و شمالی ایران

بنابر شواهد اوستایی، سکایی و سغدی، به نظر می‌رسد قلبِ *-xʷ-* به *-rʰ-* در زبان‌های ایرانی شرقی احتمالاً در دوران گذار از ایرانی باستان به ایرانی میانه روی داده باشد. بدین‌قرار، نام سُرخاب احتمالاً در یکی از زبان‌های ایرانی میانه شرقی پدید آمده است. در زبان‌های ایرانی غربی، این قلب احتمالاً در دوران گذار از ایرانی میانه به ایرانی نو رخ داده و *-suxʷ-* پارسی میانه در فارسی به «سرخ» بدل شده است. البته این احتمال نیز وجود دارد که قلبی صورت نگرفته باشد، بلکه *-suxʷ-* پارسی میانه تدریجاً فراموش شده باشد و صورت «سرخ» از زبان‌های شرقی به فارسی نو وارد شده و جای آن را گرفته باشد. اما، در نام شهراب، قلب این دو صامت صورت نگرفته است و آن نام مستقلاً از پارسی میانه به فارسی رسیده و کاربرد عام یافته است. تنها تحوّل آوایی این نام همان تبدیل صامت *x* به *h* در ایرانی غربی میانه یا در دوران گذار به ایرانی غربی نو بوده است که پیشتر بدان اشاره شد.

اما صورت سُرخاب ظاهراً از زبان سغدی یا از طریق یکی از گویش‌های شمال شرقی وارد برخی زبان‌ها و گویش‌های اهل خراسان و نواحی شمالی ایران شده و، در قرون نخستین اسلامی، کاربرد محدودی داشته است. اتفاقاً بررسی کمی شواهد شناخته شده در متون ادبی فارسی^{۲۳} نشان می‌دهد که صورت سُرخاب در قرن‌های پنجم و ششم هجری تنها در میان شمار اندکی از شاعران و ادبای اهل خراسان و طبرستان و ری و آذربایجان رایج بوده و از قرن‌های هفتم و هشتم هجری، به ندرت، به سروده‌ها و نوشته‌های ادبای مناطق دیگر سرایت کرده است. در عوض، به نظر می‌رسد گونه شهراب، که از پارسی میانه به فارسی رسیده است، از همان قرون نخستین اسلامی در زبان فارسی همه مناطق ایران از جمله خراسان رایج بوده است. وجود صورت شهراب و غیبت گونه سُرخاب در شاهنامه به خوبی نشان می‌دهد که صورت شهراب در خراسان نیز گونه معیار و متداول این نام بوده و کاربرد صورت سُرخاب احتمالاً تنها به برخی گویش‌های شرقی و شمالی محدود بوده است.

۲۳) در این تحلیل آماری، شواهد از پیکره متون فرهنگ جامع زبان فارسی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی استخراج شده است.

منابع

- آملی، مولانا اولیاءالله، تاریخ رویان، به کوشش منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸.
- آیدنلو، سجّاد، دفتر خسروان: برگزیده شاهنامه فردوسی، سخن، تهران ۱۳۹۰.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، کلاله خاور، تهران ۱۳۲۰.
- ابن ندیم، ابوالفرج محمد بن ابی یعقوب اسحق، کتاب الفهرست للندیم، تحقیق رضا تجدد، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۰.
- بانوگشسبنامه، به کوشش روح‌انگیز کراچی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۲.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخ بلعمی، به کوشش محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی، زوّار، تهران ۱۳۴۱.
- حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الأرض و الأیضا، به کوشش یوزف گنولد، سنت پترزبورگ- لایپزیگ، ۱۸۴۴.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، دیوان، به کوشش ضیاءالدین سجّادی، زوّار، تهران ۱۳۶۸.
- خالقی مطلق (۱)، جلال، «رستم»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، زیر نظر اسماعیل سعادت، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۳۳۱-۳۴۲؛ بازچاپ در فردوسی و شاهنامه‌سرانی (گزیده‌ای از مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی)، به مناسبت همایش بین‌المللی هزاره شاهنامه فردوسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۰، ص ۴۸۷-۵۱۶.
- _____ (۲)، یادداشت‌های شاهنامه، سه جلد (جلدهای ۹، ۱۰، ۱۱)، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۹.
- _____ (۳)، داستان رستم و شهراب، به کوشش محمدافشین وفاپی و پژمان فیروزبخش، سخن، تهران ۱۳۹۳.
- خطیبی (۱)، ابوالفضل، «یادداشت‌های شاهنامه‌شناسی (۲): شاه‌گردنامه؟»، گزارش میراث، دوره دوم، سال نهم، شماره ۳ و ۴ (مرداد- آبان ۱۳۹۴)، ص ۱۵-۱۶.
- _____ (۲)، دعای «آفرین بزرگان» در بیتی از داستان سیاوخش»، زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، شماره ۷ (خرداد ۱۳۹۶)، ص ۷۵-۸۰.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، کتاب اخبار الطّوال، به کوشش ولادیمیر گیرگاس، بریل، لیدن ۱۸۸۸.
- شهبازی، علیرضا شاپور، تاریخ ساسانیان: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۹.
- شهمردان بن ابی‌الخیر، زهت‌نامه علائی، به کوشش فرهنگ جهانپور، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی)، تهران ۱۳۶۲.
- صادقی (۱)، علی‌اشرف، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران ۱۳۵۷.
- _____ (۲)، «شکل‌های تحبیبی نام‌های خاص ایرانی در دوره اسلامی (بخش اول)»، مجله زبانشناسی، سال ۲۳، شماره ۱ پیاپی ۴۳ (بهار و تابستان ۱۳۸۶)، ص ۳-۲۰.
- _____ (۳)، «درباره وجه اشتقاق کلمه سبویه»، آفتابی در میان سایه‌ای: جشن‌نامه استاد بهمن سرکراتی، به کوشش علیرضا مظفری و سجّاد آیدنلو، نشر قطره، تهران ۱۳۸۷.

- (۴)، فرهنگ جامع زبان فارسی، ج ۱: «ا»، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران ۱۳۹۲.
- (۵) (زیر چاپ)، «پسوندهای تحبیبی در دوره اسلامی: ۲. «ش»، ۳. «ا»، فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۳، (اسفند ۱۳۹۶).
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الرُّسُل و المُلُوک، به کوشش میثانل یان دِخویه، ج ۲، با همکاری یاکوب بارت و تئودور ئلدیکه، برلین، لیدن ۱۸۸۱-۱۸۸۲.
- طومار نقالی شاهنامه، به کوشش سجّاد آیدنلو، به‌نگار، تهران ۱۳۹۱.
- ظهیرالدین فاریابی، دیوان، به تصحیح امیرحسین یزدگردی، به کوشش علی اصغر دادبه، قطره، تهران ۱۳۸۰.
- عارف اردبیلی، فرهادنامه، به کوشش عبدالرضا آذر، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۵.
- عبدالجلیل رازی، کتاب التَّقْضِ معروف به بعض مطالب التَّوْاصِبِ فی نقْضِ بعضِ فضائِحِ الرُّوَافِضِ، به کوشش جلال‌الدین محدث ارموی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸.
- فردوسی (۱)، ابوالقاسم، شاهنامه، هشت جلد، به کوشش جلال خالقی مطلق، جلد ۶ با همکاری محمود امیدسالار و جلد ۷ با همکاری ابوالفضل خطیبی، بنیاد میراث ایران، نیویورک ۱۳۶۶-۱۳۸۶ / ۱۹۸۱-۲۰۰۷ (بازچاپ: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۶).
- (۲)، شاهنامه: نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت او اخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری (کتابخانه شرقی، وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره 43 NC)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه جلال خالقی مطلق، طلایه، تهران ۱۳۸۹.
- (۳)، شاهنامه: همراه با خمسة نظامی، چاپ عکسی از روی نسخه معروف به سعدلو (حدود قرن هشتم)، محفوظ در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۷۹.
- (۴)، شاهنامه، حاشیه ظفرنامه حمدالله مستوفی، چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا (Or. 2833)، زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار، مرکز نشر دانشگاهی، تهران - انتشارات آکادمی علوم اتریش، وین ۱۳۷۷ / ۱۹۹۹.
- (۵)، الشاهنامه، ترجمه کهن فتح بن علی بنداری، به کوشش عبدالوهاب عزّام، دارالکتب المصریه، قاهره ۱۳۵۱.
- قریب، بدرالزمان، فرهنگ سعدی (سعدی-فارسی-انگلیسی)، فرهنگان، تهران ۱۳۷۴.
- قطران تبریزی، ابومنصور، دیوان، به کوشش محمد نخجوانی، چاپخانه شفق، تبریز ۱۳۳۳.
- قوامی رازی، بدرالدین، دیوان، به کوشش میرجلال‌الدین حسینی ارموی، چاپخانه سپهر، تهران ۱۳۳۴.
- کوسج، شمس‌الدین، برز و نامه (بخش کهن)، به کوشش اکبر نحوی، میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۷.
- گیلانی، ملا شیخعلی، تاریخ مازندران، به کوشش منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲.
- مادح، قاسم، جهانگیرنامه، به کوشش سید ضیاء‌الدین سجّادی، دانشگاه تهران، تهران- دانشگاه مگ‌گیل، تورنتو ۱۳۸۰.
- مجمّل التّواریخ و القصص، به کوشش محمدتقی بهار، کلاله خاور، تهران ۱۳۱۸.
- مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش برنهارد دارن،

- آکادمی سلطنتی علوم، سنت پترزبورگ ۱۸۵۰.
- مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲، به کوشش شارل باریبه دمنار، چاپخانه سلطنتی، پاریس ۱۸۶۳.
- مینوی (۱)، مجتبی، «تاریخ زندگانی مازیار»، مجتبی مینوی و صادق هدایت، مازیار، تهران ۱۳۱۲ (چاپ سوم: امیرکبیر، تهران ۱۳۴۲)، ص ۱۴-۸۱.
- _____ (۲)، «داستان‌های حماسی ایران در مآخذی غیر از شاهنامه»، سیمرخ، شماره ۲ (آبان ۱۳۵۴)، ص ۹-۲۵.
- ناصر بخارائی، دیوان اشعار، به کوشش مهدی درخشان، بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران ۱۳۵۳.
- هفت‌لشکر (طومار جامع نقالان، از کیومرث تابهنم)، به کوشش مهدی مدایینی و مهران افشاری، مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه علوم انسانی)، تهران ۱۳۷۷.
- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، به کوشش فردیناند ووستنفلد، نشر بروکهاوس، لایپزیگ ۱۸۶۸.
- BARTHOLOMAE, Ch. (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.
- BEDJAN, P. (ed.) (1891), *Acta Martyrum et Sanctorum Syriace*, Vol. II, Paris-Leipzig: Otto Harrassowitz.
- _____ (ed.) (1901), *Liber Superiorum seu historia monastica auctore Thoma episcopo Margersi*, Leipzig: Otto Harrassowitz.
- BROOKS, E. W. (ed.) (1910), *Eliae Metropolitae Nisibeni Opus Chronologicum*, pars I (Corpus Scriptorum Christianorum Orientalium 62), Paris-Leipzig: Otto Harrassowitz.
- BUDGE, E. A. W. (ed./tr.) (1893), *The Book of Governors: the Historia Monastica of Thomas Bishop of Margâ, A.D. 840*, London: Kegan Paul, Trench, Trübner & Co.
- _____ (ed./ tr.) (1902), *The histories of Rabban Hôrmîzd the Persian and Rabban Bar-'Idtâ*, London: Luzac.
- CHABOT, J. -B. (ed./tr.) (1896), "Livre de la Chasteté composé par Jesusdenah, Évêque de Basra", *Mélanges d'archéologie et d'histoire (École Française de Rome)*, t. 16, pp. 1-79, 225-91.
- CHRISTENSEN, A. (1944), *L'Iran sous les Sassanides*, 2^e édition, Copenhague: Ejnar Munksgaard.
- DURKIN-MEISTERERNST, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian* (Dictionnaire of Manichaean Texts III/1), Turnhout: Brepols.
- FLÜGEL, G. (1862), *Mani, seine Lehre und seine Schriften. Ein Beitrag zur Geschichte de*

- Manichäismus. Aus dem Fihrist des Abūlfaradsch Muḥammad ben Isḥāq al-Warrāq*, Leipzig: F. A. Brockhaus.
- Fritz, S. (2006), *Die Ossetischen Personennamen* (Iranisches Personennamenbuch III/3), Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- GIGNOUX, Ph. (1979), "Les noms propres en moyen-perse épigraphique. Étude typologique", *Padnām i yazdār: Études d'épigraphie, de numismatique et d'histoire de l'Iran ancien*, Paris: Librairie C. Klincksieck.
- (1986), *Noms propres sassanides en moyen-perse épigraphique* (Iranisches Personennamenbuch II/2), Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- GIGNOUX, Ph./Gyselen, R. (1987), *Bulles et sceaux sassanides de diverses collections* (Studia Iranica. Cahier 4), Paris: Association pour l'avancement des études iraniennes.
- GIGNOUX, Ph./Jullien, Chr./Jullien, Fl. (2009), *Noms propres syriaques d'origine iranienne* (Iranisches Personennamenbuch VII/5), Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- HANSEN, K. H. (1955), *Das iranische Königsbuch: Aufbau und Gestalt des Schahname von Firsosi*, Wiesbaden: Verlag der Akademie der Wissenschaften und der Literatur in Mainz.
- [ترجمه فارسی: هانزن، کورت هاینریش، شاهنامه، ساختار و قالب، ترجمه کیکاوس جهاننداری، فرزاد روز، تهران ۱۳۷۴.]
- Hoffmann, G. (1880), *Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer*, Leipzig: F. A. Brochhaus.
- HORN, P. (1893), *Grundriss der neupersischen Etymologie* (Sammlung indogermanischer Wörterbücher IV), Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.
- Justi, F. (1895), *Iranisches Namenbuch*, Marburg: N. G. Elwert'sche Verlagsbuchhandlung.
- Lurje, P. (2010), *Personal Names in Sogdian Texts* (Iranisches Personennamenbuch II/8), Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- MACKENZIE, D. N. (1971), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford: Oxford University Press.
- MARQUART, J. (1901), *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i. Mit historisch-kritischem Kommentar und historischen und topographischen Excursen*, Berlin: Weidmannsche Buchhandlung.

- , (1903), *Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge. Ethnologische und historisch-topographische studien zur Geschichte des 9. und 10. Jahrhunderts (ca. 840-940)*, Leipzig: Dieterich'sche Verlagsbuchhandlung.
- MAYRHOFER, M. (1979), *Die altiranischen Namen* (Iranisches Personennamenbuch I), Wien: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften.
- (1996), *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, II. Bd., Heidelberg: Universitätsverlag C. Winter.
- Nöldeke, Th. (1879 a), *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabari*, Leiden: E. J. Brill.
- [ترجمه فارسی: نُلدیکه، تنودور، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸.]
- (1879 b), "Ueber irânische Ortsnamen auf *kert* und andre Endungen", *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft*, Bd. 33, pp. 143-156.
- (1888), *Persische Studien* (Sitzungsberichte der phil.-hist. Classe der kaiserlichen Akademie der Wissenschaften, 116. Bd., 1. Hft.), Wien, pp. 1-39 [387-423].
- (1920), *Das iranische Nationalepos*, 2. Auflage, Berlin-Leipzig: Walter de Gruyter.
- [ترجمه فارسی: نُلدیکه، تنودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، ج ۳، مرکز نشر سپهر، تهران ۱۳۵۷.]
- Rapp, St. H. (2014), *The Sasanian World through Georgian Eyes: Caucasia and the Iranian Commonwealth in Late Antique Georgian Literature*, Farnham-Burlington, VT: Ashgate.
- SCHMITT, R. (1991), *The Bisitun Inscriptions of Darius the Great. Old Persian Text* (Corpus Inscriptionum Iranicarum, Part I, Vol. I, Text I), London, School of Oriental and African Studies.
- (2014), *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden: Reichert Verlag.
- SIMS-Williams, N./ Durkin-Meisterernst, D. (2012), *Dictionary of Manichaean Sogdian and Bactrian* (Dictionnaire of Manichaean Text III/2), Turnhout: Brepols.
- THOMSON, R. W. (tr.) (1978), *Moses Khorenats'i. History of the Armenians*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Yoshida, Y. (2013), "Heroes of the *Shahnama* in a Turfan Sogdian Text. A Sogdian Fragment Found in the Lushun Otani Collection", in: Pavel B. Lurje (ed.), *Sogdians, Their Precursors, Contemporaries and Heirs. Based on proceedings of conference "Sogdians at Home and Abroad" held in memory of Boris II'ich Marshak*

- (1933-2006) (Transactions of the State Hermitage Museum LXII), Saint Petersburg: The State Hermitage Publishers, pp. 201-218.
- Абаев, В. И. (1979), «Скифо-сарматские наречия», в: **Основы Иранского языкознания. Древнеиранские языки**, Москва: Издательство «наука», pp. 272-364.
- Грантовский, Э. А. (2007), **Ранняя история иранских племен Передней Азии. Издание второе, исправленное и дополненное**, Москва: Издательская Фирма «Восточная литература».
- Исаева, З. Г. (1986), **Осетинская антропонимия. Личные имена**, Орджоникидзе: Издательство «Ир».

